



در راه که می‌رفت، کوری مادرزاد دید. 2 شاگردانش از او پرسیدند: «استاد، گناه از کیست که این مرد کور به دنیا آمده است؟ از خودش یا از والدینش؟» 3 عیسی پاسخ داد: «نه از خودش، و نه از والدینش؛ بلکه چنین شد تا کارهای خدا در او نمایان شود. 4 تا روز است باید کارهای فرستنده مرا به انجام رسانیم؛ شب نزدیک می‌شود، که در آن کسی نمی‌تواند کار کند. 5 تا زمانی که در جهان هستم، نور جهانم. 6 این را گفت و آب دهان بر زمین افکنده، گل ساخت و آن را بر چشمان آن مرد مالید 7 و او را گفت: «برو و در حوض سیلوام (که به معنی 'فرستاده' است) شستشوی کن.» پس رفت و شستشوی کرده، از آنجا بینا بازگشت.

شفای نابینایان توسط خداوند ما عیسی مسیح مطمئناً بهترین شفا است! این احتمالاً به این دلیل است که بینایی برای ما بسیار شگفت‌انگیز است. از اولین لحظه‌ای که نور روز را می‌بینیم تا آخرین ساعت زندگی‌مان که چشمانمان را می‌بندیم، چشمانمان چیزهای شگفت‌انگیز زیادی را به ما نشان می‌دهند! پس از یک عمر طولانی، چنین تصاویری به عنوان خاطرات در ذهن ما باقی می‌مانند، به طوری که حتی می‌توانیم این تصاویر را مانند یک کتاب مُصَوِّر با چشمان بسته در مقابل خود باز کنیم. کسی که نابینا به دنیا آمده است نمی‌تواند این کار را انجام دهد. او از دنیای بیرون محروم می‌ماند.

در زمان عیسی، هیچ امیدی وجود نداشت که نابینایان، به ویژه کوری مادرزاد، بتوانند شفا یابند. بنابراین، هیچ امیدی هم وجود نداشت که آنها بتوانند دوباره بخشی از جامعه باشند. تنها سؤالی که باقی مانده بود این بود که چرا چنین سرنوشتی برای آنها رخ داده است. و این دقیقاً همان سؤال است که شاگردانی از عیسی پرسیدند. نابینایان با سرنوشتی سخت دست و پنجه نرم می‌کردند. شاگردان می‌خواستند بدانند: «مقصر کیست؟» و بیشتر از آن می‌خواستند بدانند این چه رابطه‌ای با خدای عادل دارد؟ چگونه ممکن است که یک خدای عادل اجازه دهد یک نفر از کودکی نابینا باشد در حالی که دیگری تمام اندام‌های خود و بسیاری از استعداد‌های دیگر را برای لذت بردن داشته باشد؟ شاگردان این سؤال را مطرح کردند، اما آنها از قبل یک پاسخ ثابت داشتند، پاسخی که در ذهنشان شکل گرفته بود. تفکر آنها چیزی شبیه به این بود: اگر خدای عادل وجود دارد و کسی نابینا به دنیا می‌آید، پس والدین باید چیزی را خراب کرده باشند. یا آیا ممکن است یک کودک تازه متولد شده آنقدر شرور باشد که خدا فوراً او را نابینا کند؟ سؤال شاگردان باستانی است و حتی امروز نیز طنین انداز است. چه کسی با این نوع مکالمات آشنا نیست؟ شکنجه‌گاه‌های جهان و نابودی یهودیان در اروپا در کنار کودک بی‌گناهی که در یک تصادف جان باخت، فهرست شده‌اند و همه آنها به همان سؤالی منجر می‌شوند که شاگردان از عیسی پرسیدند: «چگونه می‌توان همه اینها را با عدالت خدا تطبیق داد؟» در این موضوع، باید ابتدا تشخیص داد که هر کسی که چنین سؤالاتی می‌پرسد، دست کم یک استاندارد اخلاقی برای خوب و بد دارد. و سؤال معمولاً همین استاندارد اخلاقی را با خدا مرتبط می‌کند. بنابراین، هر کسی که می‌داند خدا چگونه باید عادلانه عمل کند، به نوعی روی خدا حساب می‌کند و بنابراین، با پرسیدن این سؤال، ثابت می‌کند که خدا حتی وجود دارد.

و با این حال، این سؤال گمراه‌کننده است. زیرا انتظار پاسخ روشنی دارد که وجود ندارد. دست کم نه در دنیای ما. شاگردان همچنین فرض می‌کنند که باید پاسخ روشنی برای این سؤال وجود داشته باشد: چه کسی به طور خاص مسئول رنج مرد نابینای مادرزاد است؟ جالب اینجاست که عیسی به این سؤال با توضیحی منطقی پاسخ نمی‌دهد. همانطور که کتاب ایوب این کار را نمی‌کند. عیسی کار متفاوتی انجام می‌دهد. او نه با توضیحی پاسخ می‌دهد و نه با فلسفه‌ای که سعی می‌کند اعمال خدا را به روشی متناسب با درک ما توضیح دهد. نه، عیسی می‌خواهد کل مکالمه را تغییر مسیر دهد تا ما خدای فعال را در دنیای خود ببینیم و به او ایمان بیاوریم.

توبیخ اولیه عیسی به شاگردانش از نظر شدت با یک علامت تعجب بزرگ مشخص می‌شود: «نه این مرد و نه والدینش، هیچ کدام گناه نکردند!» عیسی به این دلیل با شدت واکنش نشان می‌دهد که سؤال «چرا» کشنده است. هر کسی که می‌پرسد «چرا» به دنبال مقصر می‌گردد و می‌خواهد گناهکار را متهم کند یا مانند پرنده مادر که وقتی جوجه‌اش بیمار است، او را از لانه بیرون می‌اندازد تا جوجه‌های دیگر بتوانند زندگی کنند. سؤال «چرا» همچنین سؤالی در مورد قانون است. قانون متهم می‌کند و می‌گوید: «تو کار اشتباهی انجام داده‌ای!» این سؤال اشاره می‌کند که مشکلی وجود دارد. و این سؤال فقط مربوط به یک مرد نابینا در زمان عیسی نیست، بلکه مربوط به همه ماست. بله، حتی وقتی مشکلی برای ما پیش می‌آید یا فرصتی پیدا نمی‌کنیم، بی‌اختیار از خود می‌پرسیم «چرا». همه ما می‌دانیم که خدا به ما مواهبی داده و آنها را از دیگران دریغ کرده است. خدا راه‌هایی را برای ما باز کرده و برای دیگران بسته است. او به ما شادی داده است، اما بارهایی را نیز برای تحمل کردن به ما داده است. و هر زمان که مشکلی پیش می‌آید، این سؤال در مورد معنا مطرح می‌شود: چرا؟ و با انجام این کار، ما همزمان به دنبال مقصر می‌گردیم، چه در درون خودمان و چه در شخص دیگری. با انجام این کار، خود و دیگران را نابود می‌کنیم.

عیسی این سؤال را به طور اساسی برعکس می‌کند. او سؤال «چرا» را به سؤال «برای چه» تبدیل می‌کند. و همزمان، به سؤال «برای چه» با این جمله پاسخ می‌دهد: «تا اعمال خدا در این افراد آشکار شود!» مرد نابینا قرار بود از طریق عیسی با خدا ارتباط برقرار کند و تنها در آن صورت بود که به هدف خود رسیده بود، چه نابینا و چه بینا. به راحتی می‌توان تصور کرد که این مرد نابینای مادرزاد به حوض سیلوآم رفت و برای اولین بار در زندگی‌اش دید! کتاب مقدس تصویری بسیار واضح و قابل قبول از نابینایان و ناشنوایان ترسیم می‌کند. و در عین حال، می‌خواهد ما را دعوت کند که ببینیم یک روز همه رنج‌ها به یکباره از بین خواهد رفت و اینکه بسیاری از مردم رنج کشیده، شفا یافته در برابر خدا می‌ایستند و او را در بهشت ستایش می‌کنند. بله، این نیز به وضوح برای ما به تصویر کشیده شده است. مرد نابینای شفا یافته می‌خواهد توجه ما را به این زمان جلب کند. واضح است که حتی در زمان عیسی، همه شفا نیافته بودند. در زمان ما هم، رنج‌ها شفا نیافته‌اند، حتی اگر مسیحی باشیم. اما حتی اگر همه رنج‌های جسمی از بین بروند، شفا نمی‌یابیم. اگر خدا ناگهان بیماری را در دنیای ما که به گناه سقوط کرده است، از بین ببرد، بدون او با همه چیز باقی خواهیم ماند. در واقع، ممکن است بدون بیماری، ما حتی از خدا دورتر باشیم. در نهایت، کلمات زیرا باید مطرح شوند: «پروردگارا، من ایمان دارم!» و به همین دلیل است که داستان مرد نابینای مادرزاد پس از شفایش ادامه می‌یابد. از طریق این مرد نابینا، به شیوه‌ای قانع‌کننده نشان داده می‌شود که چگونه او به تدریج نه تنها از نظر جسمی، بلکه از نظر معنوی نیز بینایی خود را به دست می‌آورد. در ابتدا، او از عیسی دفاع کند، حتی اگر او را اصلاً نمی‌شناسد. او می‌گوید: «عیسی که مرا شفا داده است، حتماً خوب است، چون واقعاً مرا شفا داده است. شاید یک پیامبر است، یا دست کم یک قدیس؟» اما او نکته‌ی واقعی را درک نکرده است. سلامتی هدیه‌ای گرانبهاست که خداوند به ما می‌دهد. اما جایی که خدا در مرکز نباشد، زندگی با وجود سلامتی ناسالم می‌ماند. سخنان عیسی در این زمینه مرموز به نظر می‌رسد: «تا روز است باید کارهای فرستندهٔ مرا به انجام رسانیم؛ شب نزدیک می‌شود، که در آن کسی نمی‌تواند کار کند.» به نظر می‌رسد که عیسی این جمله را می‌گوید تا نشان دهد که تحت فشار زمان است. اما این کاملاً معنای دیگری دارد. عیسی نور جهان است. تنها از طریق او ما در نور هستیم. تا زمانی که در این دنیا هستیم، تاریکی همچنان وجود خواهد داشت. فقط در عیسی نور وجود دارد. مکان‌هایی در این دنیا وجود دارند که نور عیسی نمی‌درخشد. همچنین مکان‌هایی در قلب‌های ما وجود دارند که نور عیسی نمی‌درخشد. ما باید این را به وضوح تشخیص دهیم. و از این منظر، فوریت عیسی ناشی می‌شود. عیسی نمی‌خواهد که ما در تاریکی بمانیم. او می‌خواهد ما در نور بمانیم.

مرد نابینای مادرزاد در تیرهای زیرساخت ایستاده بود. از نظر بصری، او می‌توانست ببیند. اکنون، نور عیسی بایستی در قلب او می‌تابید تا او، چه نابینا و چه بینا، بتواند ارتباط خود را با خدا بازیابد. و تنها اکنون مشخص می‌شود که منظور عیسی در ابتدا چه بود، وقتی که به سؤال شاگردان در مورد اینکه چه کسی گناه کرده است: «مرد نابینا یا والدینش»، پاسخ داد. عیسی با کل جریان داستان به این سؤال پاسخ می‌دهد. او خود نور این جهان است. چه نابینا و چه بینا، مهم این است که ما به این عیسی متصل هستیم. وقتی خود عیسی پاسخ می‌دهد، به پاسخ سؤال رنج نزدیک‌تر می‌شویم. صادقانه بگوییم، هیچ پاسخی بهتر از این عیسی برای رنج‌های جهان وجود ندارد. عیسی، که رنج را به دوش می‌کشد، پاسخ برای همه رنج دنیا است. در نهایت، عیسی از طریق صلیب و رستاخیزش به رنج پاسخ می‌دهد. زیرا عیسی برای ما توضیح نمی‌دهد که چرا برخی از مردم رنج می‌برند و برخی دیگر نه. به جای توضیح همه اینها، او خود را در جایگاه همه رنج‌ها قرار می‌دهد. او صلیب را بر خود می‌گیرد. او شخصاً تمام رنج‌های جهان را بر خود می‌گیرد. و او از طریق رستاخیزش بر این رنج غلبه می‌کند. ما باید این شفای مرد نابینا را بارها و بارها در ذهن داشته باشیم. عیسی نشان می‌دهد که خدا در نهایت رنج را نمی‌خواهد. و به همین دلیل است که او راه خود را به سوی ما باز می‌کند. و سپس شخصاً نور را به سوی ما می‌آورد. در زمان مرد نابینا، بُزاقی بود که بر چشمان نابینا گذاشت. امروز، عیسی نیز با قرار دادن بدن و خون خود در دهان ما، شخصاً همین کار را انجام می‌دهد. به همین دلیل است که ما امروز اینجا هستیم.

سپس آن اتفاق شگفت‌انگیز دوباره رخ خواهد داد. جایی که قبلاً تاریکی بود، ناگهان نور روز از راه خواهد رسید. ما دوباره قادر به دیدن خواهیم بود و بار دیگر امید و آینده‌ای خواهیم داشت. و نور شروع به درخشیدن می‌کند. آمین.